

درباره تفاوت‌هایی که در برخورد با آدم‌ها
یا اتفاقات گوناگون رقم می‌خورد

تب تبعیض

۴

طرح: نوجوانه



۸

پول سیاه



۷

این سرزمین
برای نوجوانان است



۶

با من بخوان



۳

زرد کم عمق



۲

در محاصره فلسفه

قد کشیدن تبعیض

زهرا قربانی
دبیر نوجوانه



ما از بچگی هم با تبعیض بزرگ می‌شویم. بین کفش و لباس‌هایمان فرق می‌گذاریم، بین پفک و بستنی، بین دوست‌هایمان حتی. موضوع تبعیض که

در بزرگه‌های سیاسی حتی درون کشور خودمان حرص می‌خوریم. از پارتی نداشتن و جزو دهک‌های اول جامعه نبودن هم، تبعیض هم با ما بزرگ شده بود انگار اما برگردیم به دوران مدرسه، نمی‌دانم یک روز شاید گذر معلم ریاضی، عربی، جغرافیا و زبان به ما و آینده‌هیچی نشده‌مان بیفتد ولی همین یک جمله و پشت بندش رفتار تبعیض‌آمیز بنیان خیلی از علائق‌مان را می‌گفت و باعث می‌شد گاهی حتی سمت تجربه خیلی از حوزه‌ها و حرفه‌ها نرویم چون فکر می‌کردیم تهنش در آینده هیچی نمی‌شویم.

از همان اول چندان علاقه‌ای به درس‌های دیگر نداشتم و برای همین روی صحبت معلمان در مواقعی که می‌گفتند «شما هیچی نمی‌شید» اصولاً با من هم بود و این جمله مقدمه‌ای بود تا کلاس به بچه‌های درس‌خوان و ضعیف، تقسیم شود و لطف معلم شامل حال دسته اول، ما بزرگ شدیم. جایگاه دانش‌آموزمان شد دانشجوی، کارمند، زن و مرد و تبعیض هم پررنگ‌تر شد و نفسگیرتر. حالا نه تنها از تبعیض برای خودمان بلکه برای خیلی چیزهای دیگر مثل تبعیض یک خاورمیانه‌ای بودن و اروپایی بودن،

مطرح شد اولین چیزی که به ذهنم رسید این بود که اصلاً مگر می‌شود آدم یک چیز یا کسی را بیشتر از نمونه‌های مشابهش دوست نداشته باشد؟ آدمیزاد حتی بین مادر و پدرش هم ته دلش فرق می‌گذارد، چه برسد به سطحی‌ترین و جزئی‌ترین چیزها، اما امان از تبعیض‌هایی که حال و آینده آدم را درب و داغان می‌کند، من همیشه بچه خوب کلاس بودم. کاری به کار کسی نداشتم اما بچه‌زنگ کلاس هم نبودم. سرم توی کتاب‌های غیردرسی و شعر بود و زنگ‌های انشا به بچه‌ها ایده می‌دادم و تقلب می‌رساندم.